

نوع مقاله: پژوهشی  
صفحات ۷۶ - ۵۷

## تطبیق معنویت سرخپوستی و عرفان اسلامی (با تأکید بر احوال از نظر ابونصر سراج و کاستاندا)

زهرا پریدختان<sup>۱</sup>  
محمد قادری مقدم<sup>۲</sup>  
محمد علی شریفیان<sup>۳</sup>

### چکیده

عرفان، راه و روش کسب معرفت، بصیرت و سفری درونی از خود به خدا رسیدن است. عرفان اسلامی بر اساس تجربیات عارفانی چون: ابوسعید ابوالخیر، ابونصر سراج، مولوی و دیگر عرفا شکل گرفته است و معنویت سرخپوستی در بین سرخپوستان مکزیک، بر اساس تجربیات کارلوس کاستاندا، به جوامع معرفی شده است. این مقاله با هدف تطبیق احوال سالک در معنویت سرخپوستی با احوال سالک در عرفان اسلامی بر اساس احوالی که ابونصر سراج در کتاب «اللمع» آورده است به روش توصیفی-تحلیلی مورد مطالعه کتابخانه‌ای قرار گرفته است. نتیجه تحقیق نشان می‌دهد، سالک سرخپوستی احوالاتی از قبیل: مراقبه، قرب، محبت، خوف، رجا، وجد، انس، طمأنینه، مشاهده و یقین، مراتب ده گانه احوال که در «اللمع» آمده است، را تجربه می‌کند با این تفاوت که به دلیل نوظهور بودن این معنویت تقسیم بندی کلیشه‌ای «احوال» صورت نگرفته است.

### واژگان کلیدی

معنویت سرخپوستی، عرفان اسلامی، احوال، ابونصر سراج، کاستاندا.

۱. دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد شیروان، دانشگاه آزاد اسلامی، شیروان، ایران. (مقاله برگرفته از  
Email: hakimeh1424@gmail.com رساله دکتری)

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد شیروان، دانشگاه آزاد اسلامی، شیروان، ایران. (نویسنده مسئول)  
Email: Mghaderim52@yahoo.com

۳. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد شیروان، دانشگاه آزاد اسلامی، شیروان، ایران.  
Email: masharifiyana47daa@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۷ پذیرش نهایی: ۱۴۰۰/۲/۱۸

## طرح مسأله

« عرفان در لغت به معنای شناخت و شناسایی است؛ اما در اصطلاح روش و طریقه ویژه‌ای است که برای دستیابی و شناسائی حقایق هستی و پیوند و ارتباط انسان با حقیقت بر شهود، اشراق، وصول، اتحاد با حقیقت تکیه دارد» (سهروردی ۱۳۷۴: ۱). عرفان علمی است که انسان کمال‌جو برای کسب معرفت و تعالی روح خویش به آموختن آموزه‌های نظری و عملی آن می‌پردازد تا با پیروی از اصول خاص آن و تمرین و ممارست و تهذیب نفس به هدفی که در آن علم نهفته، به اغنای روح خویش پردازد. یکی از اهداف مشترک عرفان اسلامی و معنویت سرخپوستی پالایش روح از پلیدی‌های نفسانی و کسب کمالات روحانی و معنوی است تا با گوش جان طنین روح نواز حقیقت را بشنوند و با چشم دل به تماشای بستان معرفت حق تعالی بنشینند. عرفان در بین اقوام و ملل مختلف به گونه‌های متفاوت و با اهداف و نگرش‌های خاص همان محیط ظهور و سالکانی را به خود جذب کرده است. گاه عرفانی پاره‌ا، فراتر از جغرافیای خویش نهاده و در کشورهای دیگر سالکانی را به خود جذب کرده است. از جمله دلایلی که باعث گسترش یک عرفان در کشورهای دیگر می‌شود موضوع فطری بودن بحث پرستش در نهاد انسانهاست که در شرایط مختلف اجتماعی سعی می‌کند راهی برای ارضای این نیاز پیدا کند و از طرفی دیگر هم انسان مدرن در عصر ارتباطات و رسانه‌های گوناگون قرار دارد که از طریق اینترنت، فیلم، کارتون، کتاب، رمان و موسیقی و... با آداب و رسوم و گرایشهای انسانی، مذهبی و اعتقادی، قومی و ملیتی کشورهای دیگر آشنا می‌شود که سبب گرایش برای حصول به حقیقت شده است. از جمله عرفانهایی که در ایران از طریق رسانه‌های مذکور رونق یافته و علاقمندانی پیدا کرده، معنویت سرخپوستی است. «ماهیت زبان عرفانی با زبان دیگر علوم تفاوت دارد؛ تعالیم و موضوعات دیگر علوم اکتسابی است و می‌تواند به دیگران منتقل شود، اما مفاهیم و تعالیم عرفان اسلامی مبتنی بر دریافت‌ها و مواجهید شخصی است. انتقال تجارب شخصی و دریافت‌های ذوقی غیر ممکن یا بسیار سخت است» (میرباقری فرد ۱۳۹۱: ۸۲). هر یک از عرفا برای احوال تعداد و ترتبی را قائل شده‌اند. ابونصر سراج

نیز احوال را به مراتب ده گانه تقسیم بندی کرده است. این مراتب عبارتند از: مراقبه، قرب، محبت، خوف، رجا، وجد، انس، طمأنینه، مشاهده و یقین. عرفان اسلامی و معنویت سرخپوستی در دو محیط جغرافیایی با ادیان و اعتقادات خاص و متفاوت ظهور و رشد یافته است. عرفان اسلامی با تجارب معنوی عارفانی نظیر: ابوسعید ابوالخیر، مولوی، قشیری، هجویری، سراج، کاشانی و... و معنویت سرخپوستی با تجارب معنوی کارلوس کاستاندا و دون خوان ماتوس سرخپوست مکزیکی، به ملتها معرفی شده است. کارلوس کاستاندا که تحت تعلیم استادش دون خوان ماتوس قرار گرفته بود تجربیات معنوی اش را در چهارده جلد کتاب به صورت خاطرات نقل کرده است. دون خوان درحالی که خود را نوال معرفی کرده است در انتخاب راه سلوک به «راه دل» اشاره و تأکید می کند. نوال واژه‌ای است که در مفهوم راهنما و مرشد استفاده شده است. در پژوهش حاضر ملاک تطبیق احوال در معنویت سرخپوستی، احوالی است که از نظر ابونصر سراج در کتاب «اللعم» ذکر شده است.

### اهداف پژوهش

- ۱- بررسی شباهت‌های، احوال سالک در معنویت سرخپوستی و عرفان اسلامی با تأکید بر احوالی که از نظر «ابونصر سراج» در کتاب «اللعم» آمده است.
- ۲- بررسی تفاوت‌های، احوال سالک در معنویت سرخپوستی و عرفان اسلامی با تأکید بر احوالی که از نظر «ابونصر سراج» در کتاب «اللعم» آمده است.

### پیشینه تحقیق

در مورد معنویت سرخپوستی مقاله‌هایی نوشته شده است؛ لیکن مقاله‌ای که در آن به بررسی و تطبیق احوال سرخپوستی با احوال از نظر ابونصر سراج صورت نگرفته است. از جمله مقالاتی که راجع به معنویت سرخپوستی به نگارش آمده است عبارتند از:

۱. مقاله «واکاوی عناصر ادیان ابتدایی در عرفان سرخپوستی دون خوان» حسن زاده (۱۳۹۲) نویسنده در آن به بررسی نیروی مقدس یا مانایی که درون اشیاء وجود دارد و همچنین وجود عنصر روح در میان موجودات جاندار و غیر جاندار و رابطه احترام‌آمیز و گاه پرستش گونه انسان با طبیعت و عناصر آن پرداخته است.

۲. مقاله «سیر و سلوک در تعالیم کاستاندا» کیانی (۱۳۸۷) نویسنده در آن به بررسی دستورات عملی عرفان کاستاندا که آن را شکل گرفته از عرفان‌های شرقی می‌داند و به دستورات عملی که باعث وصول به معرفت شهودی می‌شود، پرداخته است.

۳. مقاله «عرفان سرخپوستی» زاهدی (۱۳۶۸) نویسنده در آن علاوه بر معرفی آثار کاستاندا به شرح و تفسیر مفاهیم واژه‌های خاصی که در این آثار آمده پرداخته است.

۴. مقاله «عرفان سرخپوستی کارلوس کاستاندا» اسدپور (۱۳۸۶) نویسنده به بررسی مطالب کتابهای کاستاندا از دیدگاه استعاره با سه نظریه مقایسه، تعامل و کنش‌گفتاری پرداخته است.

## روش تحقیق

پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی مورد مطالعه کتابخانه‌ای قرار گرفته است.

## بحث و بررسی

احوال حالتی است که در دل سالک به صورت گذرا وارد می‌شود. قشیری احوال را چنین تعریف کرده است: «حال نزد قوم معینی است که بر دل درآید بی‌آنکه ایشان را اندر وی اثری باشد و کسی» (قشیری ۱۳۸۵: ۹۲). هجویری نیز با تعریف قشیری موافق است و گفته است: حال عبارت بود از فضل خداوند تعالی و لطف وی به بنده بی‌تعلق به مجاهدت وی بدان. (هجویری ۱۳۸۳: ۲۷۵) سراج، حال را موهبتی الهی می‌داند که به سالک اعطا می‌گردد «و اما معنی الاحوال فهو ما يحل بالقلوب او تحل به القلوب من صفاء الاذکار» (سراج ۲۰۰۱: ۳۶). در خصوص دوام و بقای حال از نظر مشایخ صوفیه اختلاف نظر وجود دارد. برخی حال را دائمی و برخی ناپایدار دانسته‌اند. از نظر سراج حال گذرا است و با نقل نظر جنید در این باره موافقت خود را بیان کرده است (سراج ۲۰۰۱: ۴۰). هر عارفی برای احوال و مقام، تعداد، ترتیب و درجاتی مختلف قائل شده است، این اختلاف آرا در مصادیق حال و مقام ناشی از تفاوت تجربه‌های شخصی آنان است سراج در اللمع از ده حال و هفت مقام سخن گفته است درعین حال با تعبیر «غیرذکک» تعداد احوال رابه ده منحصر نمی‌داند. سهروردی در عوارف المعارف ۱۴ حال برشمرده است. شقیق بلخی از چهار منزل سخن رانده است (شقیق بلخی ۱۳۶۶: ۱۰۸). عزالدین کاشانی (فوت ۷۳۵)

درباره دوام و تغییر حال گفته است: «بعضی مشایخ برآنند که حال آن است که ثبات و استقرار نیابد؛ بلکه چون برق پدید آید و زایل گردد... و بعضی برآنند که تا ثبات و باقی نشود آن را حال نخوانند. چه حلول اقتضای نبوت کند و چیزی که چون برق لامع گردد و فی الحال منطقی شود، اسم حال بر او درست نیاید و این مذهب اختیار شیخ شهاب الدین سهروردی است و گفته است که بقای حال مایه حدیث النفس نشود، مگر حالی ضعیف... و احوال قویه هرگز با نفس ممتزج نشوند، همچنانکه روغن به آب» (کاشانی ۱۳۶۷: ۱۲۷). سید شریف جرجانی (فوت ۸۰۵) با ارائه تعریفی از حال به موهبتی بودن آن اشاره کرده و برخی مصداق‌های آن را برشمرده است: «من طرب او حزن او قبض او بسط او هیته...» (جرجانی ۱۳۰۶ق: ۳۶). هر عارفی برای احوال و مقام، تعداد، ترتیب و درجاتی مختلف قائل شده است، این اختلاف آرا در مصادیق حال و مقام ناشی از تفاوت تجربه‌های شخصی آنان است سراج در اللمع از ده حال و هفت مقام سخن گفته است. روزبهان بقلی (فوت ۶۰۶) در مشرب الارواح و شرح شطحیات در تعریف حال گفته است: «حال آن باشد که از انوار غیب به دل رسد در وقت مصفی کند. بدیهه تجلی بود ظهور حق به نعت کشف سرّ روح را را بی کسب و رسم». (روزبهان بقلی ۱۳۸۲: ۴۰۰)

در ادامه بحث، با تأکید بر تعریف احوال از ابونصر سراج: «احوال چیزهایی هستند که در دل درآیند و یا دل در آن‌ها درآید همچون صفای یاد خدا... تعداد و ترتب احوال: مراقبه، قرب، محبت، خوف، رجا، شوق، انس، طمأنینه، مشاهده و یقین است» (سراج ۱۳۸۲: ۹۷). به تطبیق احوال سالک سرخپوستی و سالک عرفان اسلامی می‌پردازیم.

### ۱- مراقبه (مراقبت دل)

سراج طوسی، مراقبت را آگاهی دل بر ناظر بودن خدا بر انسان می‌داند: «مراقبت بنده آن است که بداند و یقین کند که خداوند بر تمامی دل و درونش آگاه است. پس دل را از همه وسوسه‌های مذموم که او را از خدا دور می‌دارند، نگه دارد». (۱۳۸۸: ۱۰۷) و همچنین مراقبت نزد اهل سلوک، عبارت است از باور قلبی سالک به این که خداوند در همه احوال، عالم بر قلب و مطلع بر رازهای درونی است. البته همین که سالک یقین حاصل کرد به این که خدا همیشه او را می‌بیند و بر زوایای درونی او واقف و مطلع است، مراقب

اندیشه‌های شیطانی خواهد بود که قلب را از ذکر خداوند باز می‌دارد. از پیغمبر اسلام (ص) روایت شده که فرمودند: «خداى را چنان پرستش کن که گویی او را می‌بینی و اگر تو او را نبینی، او تو را می‌بیند. (سراج ۱۹۹۷: ۵۵)

در معنویت سرخپوستی از سالک با نام «سالک مبارز» یاد می‌شود. زیرا؛ سالکی که در مسیر معنویت گام بر می‌دارد باید به جنگ تمام بدی‌ها و رذایل اخلاقی و روحی خویش برود تا سبب جلای روح خویش شود. سالک مبارز در تمام طول سلوک همیشه در حال مبارزه است. این مبارزه همان مراقبت از خویش در مقابل پلیدی‌ها و تیرگی‌های روح است. عارفان واصل با نام «صاحبان بصیرت» یاد می‌شود. صاحبان بصیرت مراقبت را بزرگترین توفیق برای انسان بویژه سالک می‌دانند. «آری، مراقبت بزرگترین توفیق انسان است و از آگاهی خام حیوانی رشد می‌یابد و پرورده می‌شود تا آن که سراسر قلمرو گزینه‌های انسانی را در بر می‌گیرد. صاحبان بصیرت، حتی کمالی بیش از این برای آن قایل می‌شوند تا آن جا که تمام قلمرو استعدادها و امکانات بشری را در بر بگیرد» (کاستاندا، ۱۳۶۸: ۸۸).

از جمله مراقبت‌هایی که سالک مبارز درگیر آن است از بین بردن خودبزرگ‌بینی است. زیرا با از بین بردن این رذیله اخلاقی، دنیای دیگری از عالم معنا به روی سالک گشوده می‌شود و از خطا مصون می‌ماند. «اهل سلوک فهرست‌هایی استراتژیک تهیه می‌کنند. هر فعلی را که از ایشان سر می‌زند در این فهرست می‌گنجانند. بعد تصمیم می‌گیرند که کدام یک از اینها را می‌توان تغییر داد تا از نظر مصرف کردن نیرو، فرصت آسودن برای ایشان پیش آید. واژه استراتژیک به معنایی که وی درباره آن سخن میگفت فقط آن الگوهای رفتاری را که برای بقای نفس و خوشبختی ما ضرورت ندارند، در بر میگیرد. در فهرستهای استراتژیک سالکان، خود بزرگ‌بینی به صورت فعلی جلوه‌گر می‌شود که بیشترین نیروی انسان در تلاش برای ریشه کن کردن آن، به هدر می‌رود. یکی از نخستین مقاصد اهل سیر و سلوک آزاد ساختن آن نیرو به منظور رویارویی با ناشناخته‌ها به کمک آن است. اقدام به هدایت نیرو در مسیر جدید، همان مصون شدن از خطا است» (کاستاندا، ۱۳۶۸: ۳۰). از دیگر مراقبت‌های ضروری در سلوک سرخپوستی مهار کردن

نیروی جنسی و انسانی است. مهار کردن غریزه جنسی نوعی انرژی در سالک ذخیره می‌کند به همین منظور مراقبت از آن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. دون خوان به کاستاندا می‌گوید: «من همواره به تو گفته‌ام که نیروی غریزه جنسی واجد اهمیت و فوق العاده است و باید با مراقبت فراوان آن را مهار کرد و به کار بست. اما تو همیشه از آن چه من گفته‌ام ناخشنود شده‌ای، زیرا گمان می‌بردی که من از خویشنداری در قالب اخلاقیات سخن می‌گفتم، در حالی که مقصود من همواره ذخیره کردن و تجدید مسیر انرژی بوده است» (کاستاندا، ۱۳۶۸: ۸۰). سراج می‌گوید: وقتی سالک خدا را حاضر و ناظر بر اموراتش ببیند مراقب اعمال و نیات خود خواهد شد. کاستاندا نیز مراقبت را از مهم‌ترین وظایف سالک در سلوک سرخپوستی می‌داند و تأکید می‌کند سالک تا از نفسانیات و مادیات رها نشود به انسان بصیر تبدیل نمی‌شود و این امر تنها با مراقبت است که حاصل می‌شود.

## ۲- قرب

سراج طوسی، قرب را نزدیک بودن دل به خداوند می‌داند: «قرب بنده آن است که با دلش نزدیک بودن خدا را ببیند و بخواهد که با کردارهای نیک یعنی طاعات و جهت دهی نیروهای درونش در پیشگاه حق و یادآوری همیشگی در نهان و آشکار آن را بیشتر کند».

(۱۳۸۸: ۱۰۸)

در معنویت سرخپوستی نیز قرب را نزدیکی دل به خالق دانسته و این نزدیکی تا حدی است که گوش جان و چشم دل، شنوا و بینای حقایق پنهان می‌شوند. «وقتی که مردمان بصیر رؤیت می‌کنند، با صورت گرفتن همسویی جدید، چیزی همه چیز را تبیین می‌کند. این چیز آوایی است که در گوش ایشان می‌خواند که این چیست و آن چه. اگر صدا با گوش دل شنیده نشود، آن چه صاحبان بصیرت می‌بینند، رؤیت نیست» (کاستاندا، ۱۳۶۸: ۷۷)

سالک مبارز با از بین بردن خود بزرگ بینی احساس قرب و نزدیکی به عالم معنا پیدا می‌کند و مرگ را پایان زندگی نمی‌داند. و بر این باور است که جهان دارای شعور و آگاهی است. «آن چه انسان را به جهان شناخت می‌دهد، عادت است، عادت‌ها فرد را وادار

می‌کند تا همیشه دنیا را هماهنگ با افکارش ببیند حتی چنین هم نباشد، انسان می‌کوشد که آن را چنان بنمایاند. ترک گفتن عاداتها است که انسان را به وراء واقعتهای موجود رهنمون می‌شود، و البته افراد بشر قادرند حتی قوی‌ترین عادت را هم به راحتی ترک کنند. عادت من بودن را. اگر سالک به خود بینی ادامه دهد، از سرمنزل مقصود به دور می‌افتد، زیرا اوج آگاهی تنها زمانی به سراغ انسان می‌آید که خود بزرگ بینی از وجودش رخت بر بسته باشد. پس می‌بایست بدون چون و چرا، مسؤلیت کامل اعمال خود را بپذیرد و پس از اخذ تصمیم تا سرحد مرگ و بدون کوچک‌ترین تردید و کمترین پشیمانی، پایداری کند. آن چه در نقطه تعارض با مسؤلیت قرار دارد، مسامحه، تعلل و تبلی است. یقین کامل به این که سالک هیچ فرصتی برای تلف کردن ندارد، تعلل را خاکستر خواهد کرد و این کار با تمرکز بخشیدن ذهن بر هر چه که به مرگ می‌پیوندد، انجام می‌شود. همه کسانی که تصویری از انسان در پیش روی دارند، او را می‌دارند که طبق تصور آنها زندگی کند. پس باید نام و نشان شخصی نابود شود و سالک به یاد داشته باشد که مرگ، و فقط مرگ، همراه جاودانی او است. اگر انسان اعتقاد و ایمان داشته باشد، می‌تواند به تنهایی به مقابله با ناملایمات و خطرات برخیزد و نیاز به همراهی و همیاری دیگران نخواهد داشت. سالک پس از آن که از خود و از دیگران بُرید، آماده است تا گام بعدی را به سوی هدف بردارد. او باید به یاد داشته باشد که نوعی شعور و آگاهی مرموز و بی‌کران با هستی عجیب شده است» (کاستاندا، ۱۳۶۸: دو). سراج قرب را نزدیکی به خداوند می‌داند و می‌گوید سالک از درون احساس نزدیکی و دوستی نسبت به خداوند پیدا می‌کند. کاستاندا نیز از وحدت و یگانگی سالک با طبیعت سخن می‌گوید و یادآور این موضوع می‌شود که سالک وقتی خود بزرگ بینی را در وجودش از بین برد جهان خلقت با او به رفاقت می‌نشیند و پرده‌ها رو از جلوی دیدگان سالک کنار می‌زنند که این خود حاصل قرب و نزدیکی سالک با جهان خلقت است.

### ۳- محبت

تعریف محبت بنده: «نگاه به بخشش‌های خداوندی است و دیدن میزان قرب و نگهداشت و سرپرستی خدا درباره خود است و نگاه با ایمان و کهن اعتقاداتش به



کرامت‌های خداوند در حق اوست که چه سان او را در نظر داشته و راه نموده و از دیر باز او را به مهر پرورده تا بنده هم خدای را دوست بدارد» (سراج طوسی ۱۳۸۸: ۱۰۹).

دون خوان دنیا را رازی می‌داند که فقط اهل معرفت از حقیقت آن آگاهند سالک مبارز ایمان دارد جهان دارای ادراک و شعور است. بر این باور است نیرویی عظیم و قادر بر آن حاکم است که از آن نیرو، گاه با نام عقاب و جلوه‌های عقاب یاد می‌کند و گاه آن نیرو را خدا می‌نامد. برای رسیدن به رؤیت عوالم ناپیدا به تهذیب نفس می‌پردازد. سالک مبارز هر بار که به خلوص نزدیک می‌شود شاهد تجربه‌ها و شگفتی‌هایی می‌شود که باعث ایجاد شوق در سلوک سالک می‌شود. این رؤیت‌ها نشانه توجیه محبوب به وی است که با مهرورزی به سالک او را به سوی خویش فرا می‌خواند. «دنیا اسرارآمیز است. آنچه ما می‌بینیم همه دنیا نیست. خیلی بیش از اینها وجود دارد. آنقدر زیاد که در واقع بی‌نهایت است. پس می‌کوشی تمامی آن را برای خودت توجیه کنی، فقط موفق می‌شوی دنیای مأنوسی بسازی. اگر من و تو اینجا هستیم، در دنیائی که تو واقعی می‌نامی، برای این است که هر دوی ما آن را می‌شناسیم. تو دنیای اقتدار را نمی‌شناسی و به همین دلیل هم نمی‌توانی مأنوسی بسازی» (کاستاندا ۱۳۷۷: ۲۰۳). وقتی محبوب محب خویش را مورد لطف قرار می‌دهد دنیای دیگری را در مقابل چشمان او می‌گشاید. «دنیا یک راز است و ابداً آن طوری که تو تصور می‌کنی نیست... مسلماً آنطور که تو تصور می‌کنی هم هست. ولی این، تمامی آنچه که در دنیا وجود دارد نیست. خیلی بیش از اینهاست. تو از همان نخست متوجه شده بودی و امشب کمی بیشتر درخواهی یافت» (کاستاندا ۱۳۷۷: ۲۰۶-۲۰۵).

و در جایی دیگر دون‌خوان از محب و محبوب سخن می‌گوید: «زندگی سالک نمی‌تواند سرد و تنها و خالی از احساسات باشد، چرا که بر مبنای علاقه، از خود گذشتگی و ایثار نسبت به محبوب خود پی‌ریزی شده است» (کاستاندا ۱۳۷۷: ۲۶۹). سراج از محبت دوسویه محب و محبوب یعنی انسان و خالق سخن گفته و این کشش درونی را دوجانبه می‌داند. کاستاندا نیز چنین عقیده‌ای دارد و از محبت دوسویه بین محب و محبوب سخن می‌گوید.

## ۴- خوف

خوف و ترس درونی یکی از الطاف الهی به بندگانش است تا به وسیله آن به طرف خویش دعوت کند. سراج خوف را اینگونه تعریف می‌کند: «خوف تازیانه خداست، تأدیب کند آن کسی را که از درگاه او رمیده». (سراج طوسی ۱۳۸۸: ۱۱۱)

در معنویت سرخپوستی، تولتک‌هایی که تحت تعلیم استادان عرفانی بودند در آغاز تعلیمات خویش که با گیاهان نیروبخش وارد سلوک می‌شدند برای رؤیت آنچه که از قدرت دید مردم عادی پنهان بود گرفتار خوف قلبی می‌شدند: «تولتکها مردمانی بودند که خود را با بافت زندگی روزمره سازگار می‌کردند، همچنان که بسیاری از پزشکان، هنرمندان، معلمان، پیشوایان ادیان و سوداگران روزگار خود را نیز بدین کار می‌پردازند. زیرا کنترل دقیق سازمان اخوت، به حرفه‌های خود می‌پرداختند و تا بدان حد کاردان و متنفذ می‌شدند که حتی سلطه خویش را بر گروه‌هایی از مردمان بیرون از قلمرو جغرافیایی تولتک نیز می‌گسترده. دون‌خوان می‌گفت، پس از آن که برخی از این کسان در پی سده‌ها سروکار داشتن با گیاهان نیروبخش - در فرجام کار آموختند - که چه گونه رؤیت کنند، آنان که تعهد بیشتری احساس می‌کردند، آغاز به تعلیم علم رؤیت به افراد صاحب معرفت کردند و این آغازی بود بر انجامشان چون زمان گذشت، بر شمار صاحبان بصیرت افزوده گشت، اما وسواس ایشان در آن چه رؤیت می‌کردند، رؤیتی که حتی ایشان را از حرمت و بیم سرشار می‌نمود» (کاستاندا ۱۳۶۸: ۱۲). دون‌خوان در ادامه تعلیماتش به کاستاندا یادآور می‌شود: «اموری که در فراسوی توان ادراک ما هستند، ناشناختنی قلمداد می‌شوند و تمایز بین آنها و شناختنی‌ها بسیار حساس است. در آمیختن این دو با یک‌دیگر، صاحبان بصیرت را به هنگام رویارویی با ناشناختنیها در وضعی نامساعد قرار می‌دهد. صاحبان بصیرت قدیم در برخورد با این امر گمان بردند که روش کارشان خطا است و هرگز به خاطرشان خطور نکرد که بیشتر چیزهایی که در عالم خارج وجود دارد، ماورای فهم ما است. در واقع، این خطای وحشت‌انگیز در قضاوت بود که برای آنان به غایت گران تمام شد» (کاستاندا ۱۳۶۸ الف: ۵۲). دون‌خوان به کاستاندا گوشزد می‌کند زمانی که در عالم ناشناخته‌ها یا همان کشف و شهود غرق بودی در حالت تسلیم به سر می‌بردی و

گرفتار ترس و وحشت بودی.» در جایگاه بالای صخره هموار، تو در عالم ناشناخته ها عمیقاً فرورفته بودی. اما به طبیعت مبالغه جوی خودت تسلیم شده، به وحشت گرفتار آمده بودی. این بدترین چیزی بود که کسی می توانست انجام دهد. از این رو، از سوی چپ بیرون آمده بودی مانند خفاشی که از جهنم گریخته باشد، خوشبختانه انبوهی از چیزهای غریب با خود آورده بودی» (کاستاندا ۱۳۶۸: ۱۰۷). سراج از خوف نوعی تازیانه یاد می کند. به طوری که وقتی سالک از درگاه خدا دور شود خدا در دلش خوف ایجاد می کند تا به وی بازگردد. کاستاندا از خوف به آن معنایی که سراج شرح داده است سخن نگفته و فقط از خوفی که سالک در مواجهه با ناشناخته ها احساس می کند یاد کرده است.

## ۵- رجا

رجا، همان امیدواری است که در سختی ها و شدائد روزگار در دل و ذهن انسان ایجاد می شود تا به قدرت آن بر مشکلات فائق آید. سراج گوید: «هرگاه مطلوبی متوقع باشد که در زمان استقبال حاصل خواهد شد، و طالب را ظن باشد به تحصیل اسباب آن مطلوب، فرحی را که از تصور حصول آمیخته با توقع در باطن او حادث شود رجاء خوانند.» (سراج طوسی ۱۳۸۸: ۱۱۲)

در معنویت سرخپوستی نیز امیدواری از درون به سالک ندا می دهد و اجازه نمی دهد سالک دچار یأس و شکست شود و پیروزی بر حال کنونی را با امید سپری می کند که حاصلش ایجاد شعف روحی است همچنان که کاستاندا در برهه ای از زمان گرفتار اندوه شده و با تقویت امید در وجودش تلخی ها را به ذوق تبدیل می کند. در یادداشت هایش می نویسد: «از آن جا که فردی درون بین هستم، وقتی که تمام تجلیات درون پیلۀ خود را برافروزم در یک دم همه ما خواهیم رفت. احساس کردم غم در راه است و باید گریه کنم، اما عاملی در درون من از شنیدن این که درون بین خوان ماتیوس نزدیک است آزاد شود، چنان دستخوش شادمانی گشت که سراپا شور و شعف، از جا جستم و فریاد کشیدم می دانستم که دیر یا زود به مرحله دیگر آگاهی خواهم رسید و از اندوه خواهم گریست. اما آن روز مالا مال از شادکامی و خوش بینی بودم» (کاستاندا ۱۳۶۸: ۲۳۲). از نظر سراج، رجاء و امید است که به سالک قدرت معنوی می بخشد تا در برابر سختی ها و رنج ها

صبوری کند. کاستاندا نیز می‌گوید: وقتی سالک دچار سردرگمی و شکست روحی شود صدایی از درونش به او ندا می‌دهد.

## ۶- وجد (شوق)

وجد اشتیاق قلبی و شادمانی روحی و جان است که گاهی خداوند متعال بر بندگانش ارزانی می‌دارد. استناد به روایت: «از پیامبر روایت شده است که گفت: ایا کسی مشتاق بهشت است؟ و همچنین از او روایت شده که پیوسته در دعایش می‌گفت: خدایا از تو لذت نگاه به رخسارت و شوق دیدارت را می‌خواهم» (سراج طوسی ۱۳۸۸: ۱۱۴).

در معنویت سرخپوستی سالک، شکنجه‌ها و رنج‌هایی که از خرده‌خود کامه می‌کشند را با شکیبایی تحمل می‌کنند زیرا به سرانجام سیر و سلوک خویش ایمان دارد و عذابها را در درونشان به شادمانی بزرگ تعبیر می‌کند. دون‌خوان از خاطراتش برای کاستاندا از خرده‌خود کامه‌ای که در سلوک او تأثیر بسزایی داشت چنین تعریف می‌کند: «... آن مرد موجودی به تمام معنی شیر بود، آبرویی برای خود نیندوخته بود. به عقیده روشن بینان جدید، یک خرده‌خود کامه کامل چیزی ندارد که آن را از خطر حفظ نماید. دون‌خوان به سخن گفتن ادامه داد: - هر روز با زبونی و افتادگی رفتار می‌کردم، گاهی در زیر سرزنش ضربه‌های تازیانه می‌گریستم، با وجود این شاد کام بودم. استراتژی ولینعمت من همان چیزی بود که مرا و او می‌داشت از امروز تا فردا را سرکنم، بی آن که از وقاحت آن مرد نفرت داشته باشم. من یک سالک بودم، می‌دانستم که دارم انتظار می‌کشم و می‌دانستم برای چه انتظار می‌کشم شادمانی بزرگ اهل سلوک درست در همین مسأله نهفته است» (کاستاندا، ۱۳۶۸: ۴۱). سالک در مواجهه با ناشناخته‌ها و ماوراء عالم طبیعی در خود نوعی وجد و شادی و سرور احساس می‌کند. «انسان در برابر ناشناخته از ماجراجویی استقبال می‌کند و دستخوش نشاط و سرزندگی می‌شود. این خاصیت ناشناخته‌ها است که در ما احساسی از امید و شادکامی ایجاد می‌کند، حتی احساس بیمی که در اثر برخورد با ناشناخته در ما برانگیخته می‌شود، بسیار خشنود کننده است. روشن بینان جدید به مدد قوه رؤیت دریافته‌اند که انسان در رویارویی با ناشناخته‌ها به بهترین حالت خویش دست می‌یابد» (کاستاندا، ۱۳۶۸: ۵۱). و از اینکه در کشف حقایق هستی موفق می‌شوند و روشن

بینی جزئی از وجودشان می شود و جدی بی نظیر را تجربه می کنند. «سالکان به این دلیل در این جهان به سر می برند که آموزش ببینند و گواهانی بی غرض بار آیند تا راز هستی خویش را باز نمایند و از پیروزی خود در کشف حقیقت هستی انسان به وجد آیند. این برترین هدف روشن بینان جدید است. و البته همه سالکان به این مقام نایل نمی شوند» (کاستاندا، ۱۳۶۸ الف: ۱۸۸). سراج شادمانی روحی و درونی را که سالک از آن برخوردار می شود، وجد می خواند. کاستاندا می گوید: سالک وقتی با ماوراء طبیعت و ناشناخته ها مواجه می شود در وجودش شعفی ناب حس می کند و به وجد می آید.

## ۷- انس

سراج انس را لذتی درونی و دیدار درونی جلوه های خداوند متعال می داند. «انس در اصطلاح عبارت است از التذاذ باطن به مطالعه کمال جمال محبوب» (سراج، ۱۳۸۸: ۱۱۵). در معنویت سرخپوستی سالک مبارز وقتی به مرحله بصیرت می رسد با رؤیت عقاب و جلوه های عقاب مأنوس می شود. «اصولا عقاب رویت پذیر نیست. یک صاحب بصیرت با تمام وجود خود عقاب را حس می کند. چیزی در همه ما هست که ما را قادر می سازد تا با تمام وجود به شهود دست یابیم صاحبان بصیرت فعل رؤیت عقاب را به صورتی بسیار ساده تبیین می کنند: انسان عبارت است از تجلیات عقاب و فقط بدان نیاز دارد که دوباره به اجزای مرکب کننده خویش باز گردد. مساله از آگاهی انسان ناشی می شود. این آگاهی او است که درهم و برهم و مغشوش می گردد در لحظه ی حساس که باید حالتی ساده و روشن باشد. تجلیات بر هستی خود گواهی می دهند، آگاهی انسان به تفسیر رو می آورد و حاصل آن کسب بصیرت نسبت به عقاب و جلوه های آن است اما در واقع نه عقابی وجود دارد و نه جلوه های عقاب. آن چه در عالم خارج وجود دارد قابل فهم و ادراک هیچ موجود زنده ای نیست» (کاستاندا، ۱۳۶۸ الف: ۶۰). سراج می گوید: سالک وقتی از جلوه های خدا و تماشای آن لذت باطنی برد با آن انس می گیرد. کاستاندا نیز می گوید: سالک از تماشای عقاب و جلوه های عقاب لذت می برد و با آن مأنوس می شود. عقاب در معنویت سرخپوستی قدرت برتر و حاکم بر جهان هستی است.

## ۸- طمأنیه (اطمینان)

وقتی سالک بر باورهایش ایمان و اعتقاد راسخ و تخطی ناپذیر داشته باشد به سکون و آرامشی خاص در دل و جانش می‌رسد که این آرامش باعث می‌شود خدا را همچون دوستی حقیقی همیشه در کنارش ببیند و غیر از او به کسی متکی نباشد و در برابر شدائد زندگی لب به اعتراض نکشوید و صبر برایش شیرین‌تر خواهد بود. طمأنینه در اصطلاح آرامش و سکون و اعتماد دل به خداوند است. «آرامش و طمأنینت دلها اندر ذکر خداوند بسته است» (سراج طوسی ۱۳۸۸: ۱۱۷). ابونصر سراج برای اطمینان سه نوع درجه قائل است. «اطمینان بر سه قسم است: یکی اطمینان عامه است که چون به ذکر خدا مشغول شوند، اطمینان بیابند به این که خداوند، دعای آنها را اجابت خواهد فرمود و روزی آنها را خواهد رسانید و آفات را از آنها دفع خواهد کرد. این اشخاص در حال، دارای نفس مطمئنه هستند؛ یعنی مطمئنه به ایمان و اعتقاد. نوع دوم، اطمینان خواص است که راضی به قضاء الهی هستند و در بلا صابرند و حال اخلاص و سکونت خاطر و اعتماد دارند و بر کلام الهی که «ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون» (نحل ۱۲۸) و «ان الله مع الصابرين» دل بسته و بدان امیدوارند. نوع سوم، اطمینان اخص خواص است، که در وادی حیرت سرگردان می‌شوند؛ زیرا اینها در مقام خداوند به طوری مأخوذ به هیبت و عظمت او هستند و به طوری واقفند به این که خداوند «لا یدرک» [یعنی خداوند ادراک نمی‌شود] و مصداق «ولیس کمثله شیء» (شوری ۱۱) [یعنی هیچ چیز مانند خدا نیست] و «لم یکن له کفوا احد» (توحید/۴) [یعنی بر ایشان همتایی نیست]، که سکونت قلب ندارد. بلکه در عطش تمنی واقع‌اند» (۱۹۹۷: ۳۴۲-۳۴۰).

در معنویت سرخپوستی نیز سالک مبارز با بهره‌مندی از شکیبایی و نظم و انضباط در وجود خویش از آرامش و طمأنینه خاصی برخوردار است کاستاندا در آتشی از درون می‌نویسد: «من شش ماه در آن خانه وقت صرف کرده، در آن مدت چهار صفت رکن سلوک را به کار بسته بودم و در پرتو آنها کامیاب شده بودم حتی یک بار به حال خود تأسف نخورده یا از ناتوانی نگریسته بودم. شادکام و استوار بودم. بردباری به معنی پابندی با جان و دل به چیزی است که سالک می‌داند به راستی در راه است و این بدان معنی نیست

که سالک به هر سو روی آورد تا با توطئه چینی به کسی آزار برساند، یا برای تصفیة حسابهای گذشته نقشه بریزد. بردباری چیزی مستقل است. تا وقتی که سالک از خویشنداری و انضباط و زمانبندی بهره‌ور است، مطمئناً بردباری هر آن چه و که سزاوارش باشد، بدو خواهد بخشید» (کاستاندا ۱۳۶۸ الف: ۴۴). سراج لب نگشودن در مصائب و سختی‌ها و رضا بودن به آن چه پیش می‌آید را حاصل طمأنینه و اطمینان قلبی سالک می‌داند. کاستاندا نیز بردباری و شکیبایی را حاصل اطمینان قلبی می‌داند.

#### ۹- مشاهده

سراج مشاهده را از راه دل می‌داند. «مشاهده همان است که دل‌ها از غیب و با کمک خود غیب، دریافت می‌کنند و آنرا عیان نمی‌سازند و وجدشان را آشکار نمی‌سازند» (۱۳۸۸، ۱۱۸).

در معنویت سرخپوستی مشاهده را گامی فراتر نهادن در سلوک می‌دانند که سالک به رؤیت ناشناختنی‌هایی که در ورای عالم محسوس است نائل می‌شود. «خودداری از دستیابی به نظم، خطای بزرگی بود که صاحبان بصیرت باستانی مرتکب آن شدند. یک پیامد مرگبار این خطا پذیرفتن این فرضیه آنان بود که ناشناخته و ناشناختنی دارای مفهوم واحدی است. این بر عهده مردان بصیر جدید افتاد که آن خطا را اصلاح نمایند اینان برای آن دو مفهوم مرزهایی معین کردند و ناشناخته را به چیزی تعبیر نمودند که از دید انسان پوشیده و شاید در متنی هراس آور مخفی باشد، با این همه دستیابی به آن در قلمرو مقدمات بشر است. ناشناخته در زمانی معین جای خود را به شناخته می‌سپارد» (کاستاندا ۱۳۶۸ الف: ۵۱).

سالکی که به مقام مشاهده جهان خارج از عالم محسوس برسد در واقع به نوعی از آگاهی دست پیدا کرده است که در معنویت سرخپوستی از آن به انسان اهل بصیرت یاد می‌کنند. «جهان خارج چنان نیست که ما گمان می‌بریم. ما تصور می‌کنیم جهان خارج دنیای نمودهای محسوس است، ولی این طور نیست. تو نمی‌توانی میدان‌های انرژی را به شهود دریایی؛ چنین گنشی از عهده انسان متوسط بر نمی‌آید. اگر قادر به رؤیت آنها شده باشی، در آن صورت تو از اهل بصیرت خواهی بود و در این صورت قادر به تبیین حقایق

مربوط به آگاهی خواهی شد» (کاستاندا ۱۳۶۸ الف، ۵۴). کاستاندا تجربه کشف و شهود خویش را چنین توصیف می‌کند: «احساس کردم رعبی آنی بر من چیره شده است که بی درنگ آن را مهار کردم. در این لحظه حسی غیر عادی، ولی کاملاً آشنا به من دست داد که من دریافتم خودم هستم و با وجود این خودم نیستم. اما با استعدادی غریب و درعین حال بی نهایت آشنا، از همه چیز در پیرامون خویش آگاه بودم منظر عالم یکباره در برابر من نمایان شد. تمام وجود من رؤیت می‌کرد؛ سراسر آن چه من در هشیاری عادی، آنها را تن خویشتم می‌نامم توان حس کردن یافته بود، گفتمی همه اعضا و جوارح من به چشمی عظیم مبدل گشته، قادر به کشف همه چیز شده بود» (کاستاندا ۱۳۶۸ الف، ۲۶۸). سراج شهود قلبی و باطنی را که از راه دل و چشم بصیرت حاصل می‌شود را مشاهده می‌داند. کاستاندا نیز در سلوک به راه دل تأکید می‌کند و می‌گوید: سالک به مدد دل، به درجه‌ای خواهد رسید از محسوسات گذر کرده و باطن عالم ماده و امورات را مشاهده می‌کند.

#### ۱۰- یقین

سراج باور قلبی را یقین می‌داند. «هرگاه بنده‌ای حقیقت یقین را دریابد، بلا برایش نعمت و تلخی‌ها برایش راحت می‌شوند.... یقین باورداشت دل است به این که خدا با اوست». (۱۳۸۸، ۱۱۹) ابونصر یقین را ریشه تمامی احوال عارف می‌داند و معتقد است همه حالها به آن ختم می‌شود و باطن همه احوال نیز یقین است و جمله احوال فقط ظاهر یقین هستند و او همچنین سرانجام یقین را تصدیق کامل غیب و نهایت آن را بشارت و حلاوت نیایش و انجام آن را دیدار خداوند می‌داند (سراج طوسی، ۱۳۸۸: ۱۲۰).

در معنویت سرخپوستی، کاستاندا خود را در کنار کائنات و خالق هستی مشاهده می‌کند و با شعف و وجدی که در خود احساس می‌کند گویی از خود فنا و به خالق هستی بقا یافته است که این خود حاکی از یقینی است که سالک آن را حس و تجربه می‌کند. «من از دیدگاه ذهنی خود آن نور را به مدتی نامعلوم مشاهده کردم. شکوه آن منظره فراتر از قدرت توصیف من بود، با وجود این نمی‌دانستم چه عاملی آن را چنان زیبا جلوه‌گر می‌ساخت. بعد این اندیشه به ذهن من آمد که زیبایی آن از یک احساس هماهنگی، یک احساس آرامش و آسودگی ناشی از رسیدن به مقصد و رهایی از خطر در پایان کار



سرچشمه می گیرد. احساس کردم که با آسودگی تمام دم و بازدم میزنم. چه احساس دلپذیری از فراوانی به من دست داده بود؟ بدون اندک تردید می دانستم که به لقای خداوند و به سرچشمه هستی نایل شده‌ام خداوند عشق بود، بخشایش بود. در آن نور غوطه ور شدم، احساس پاکی و رستگاری کردم بی اختیار گریستم، در اصل برای خود می گریستم. منظر آن نور پرشکوه باعث شد خود را بی مقدار و گنهکار احساس کنم» (کاستاندا، ۱۳۶۸: ۳۲۷). سراج پایان همه حال‌ها را به یقین ختم می کند و معتقد است کمال سالک در یقینی است که سالک آن را حس می کند و کاستاندا نیز بیان می کند وقتی سالک با چشم دل به تماشای عوالم دیگر نشست یقین وصف ناپذیری او را فرا می گیرد.

## نتیجه‌گیری

از آنجایی که عرفان اسلامی، از قدمت طولانی برخوردار است در طول قرون متمادی هر عارف وارسته‌ای که به وصال حق رسیده، احوال عرفانی‌اش را با توجه به تجربه‌اش تعداد و ترتیبی خاص بخشیده است. به همین دلیل در تعداد و ترتیب احوال اختلاف نظر وجود دارد. لیکن معنویت سرخپوستی، یک معنویت نوظهور است که در قرن معاصر توسط کارلوس کاستاندا تجربه شده است و تجربیاتش را در قالب خاطره، نوشته است. سالک سرخپوستی نیز همچون سالک اسلامی احوال ده‌گانه‌ای که ابونصر سراج آن را ذکر کرده است را تجربه می‌کند و با توجه به مراقبت‌هایی که از درون خود شروع می‌کند احوال روحانی و معنوی را می‌چشد و در نهایت همچون سالک اسلامی به درجه‌اش شهود رسیده و با کائنات یکی می‌شود. تفاوتی که در مقایسه این دو عرفان دیده می‌شود یکی، تعداد و ترتیبی است که ابونصر سراج، بیان کرده، در معنویت سرخپوستی چنین تعداد و ترتیبی ذکر نشده است و احوالی که سالک سرخپوستی تجربه می‌کند نامگذاری نشده و واژه‌هایی که در معنویت سرخپوستی برای بیان احوال آمده، گاه در معنای حقیقی کلمه استفاده نشده است و دیگر اینکه خوف در دو عرفان معنای متفاوتی دارد در عرفان اسلامی خوف از خدا، او را واردار به استمرار سلوک می‌کند ولی در معنویت سرخپوستی چنین خوفی وجود ندارد و اگر خوفی هم یاد شده است فقط در مقابل رؤیت امور ماوراء و ناشناخته‌ها، سالک دچار وحشت و خوف شده است.

## فهرست منابع

قرآن کریم

- ۱- اسدپور، رضا. (۱۳۸۶). «عرفان سرخپوستی کارلوس کاستاندا»، اطلاعات حکمت و معرفت. سال دوم، ش ۲. صص ۶۲-۵۵.
- ۲- جرجانی، سیدشریف علی بن محمد. (۱۳۰۶ق). *التعریفات*، مصر: مطبعه الخیریه، (افست: ایران: انتشارات ناصر خسرو)، الطبعه الاولى.
- ۳- حسن زاده، مهدی. (۱۳۹۲). «واکاوی عناصر ادیان ابتدایی در عرفان سرخپوستی دون خوان»، *دو فصلنامه علمی-پژوهشی پژوهشنامه ادیان*. سال هفتم. ش ۱۴، صص ۲۸-۴۴.
- ۴- روزبهان بقلی شیرازی، ابومحمد. (۱۳۸۲). *شرح شطحیات*، مقدمه و تصحیح هنری کوربن، ترجمه مقدمه: محمدعلی امیرمعزی، چاپ چهارم، تهران: طهوری.
- ۵- زاهدی، تورج. (۱۳۶۸). «عرفان سرخپوستی»، *فصلنامه میان رشته‌ای. کیهان فرهنگی*. ش ۶۶، صص ۲۶-۲۹.
- ۶- سراج طوسی، ابونصر. (۱۳۸۲). *اللمع فی التصوف*. تصحیح رینولد آلن نیکلسون. ترجمه مهدی محبتی. چاپ هفتم، تهران: انتشارات اساطیر..
- ۷- سراج طوسی، ابونصر. (۱۳۸۸). *اللمع فی التصوف*، تصحیح و مقدمه رینولد نیکلسون، ترجمه مهدی محبتی، چاپ دوم، تهران: اساطیر.
- ۸- سراج طوسی، ابونصر. (۱۹۹۷م). *اللمع فی التصوف*، تصحیح و مقدمه رینولد نیکلسون، ترجمه مهدی محبتی، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ۹- سراج، ابونصر عبدالله بن علی. (۲۰۰۱م). *اللمع فی تاریخ التصوف الاسلامی*، تصحیح کامل مصطفی الهداوی، بیروت: دارالکتب العلمیه، الطبعه الاولى.
- ۱۰- سهروردی، شهاب الدین. (۱۳۷۴). *عوارف المعارف*، چاپ دوم، تهران: شرکت علمی و فرهنگی.
- ۱۱- شقیق بلخی، ابوعبدالله. (۱۳۶۶). *رساله آداب العبادات*، تصحیح پل نویا، ترجمه نصرالله، پورجوادی، مجله معارف، دوره چهارم، ش ۱، صص ۱۰۶-۱۲۰.

- ۱۲- قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازی. (۱۳۸۵). رساله قشیریه. مترجم: ابوعلی حسن بن علی احمد عثمانی. چاپ نهم. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۳- کاستاندا، کارلوس. (۱۳۷۷). *دون‌خوان از زبان دون‌خوان*، (جلد اول)، مهندس علیرضا دولت‌آبادی، چاپ اول، تهران: بدیهه.
- ۱۴- کاستاندا، کارلوس. (۱۳۶۸). *آتشی از درون*، ادیب صالحی. چاپ چهارم. انتشارات شباویز.
- ۱۵- کاشانی، عزالدین محمود. (۱۳۶۷). *مصباح الهدایه*، به تصحیح همایی، چاپ سوم، تهران: انتشارات هما.
- ۱۶- کیانی، محمد حسین. (۱۳۸۷). *سیرو سلوک در تعالیم کارلوس کاستاندا، اخلاق*، پاییز و زمستان، ش ۱۳ و ۱۴ از ص ۲۷۸ تا ۳۱۴.
- ۱۷- میرباقری فرد، علی اصغر. (۱۳۹۱). «عرفان عملی و نظری یا سنت اول و دوم عرفانی»؛ پژوهش‌های ادب عرفانی (گوهر گویا)، سال ششم، ش دوم، پیاپی ۲۲، صص ۶۵-۷۷.
- ۱۸- هجویری، علی بن عثمان. (۱۳۸۳). *کشف المحجوب*، تصحیح محمود عابدی، چاپ اول، تهران: سروش.